شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال هفدهم
۱۴ شهریور ۱۴۰۵
۲۳ ربیع‌الاول ۱۴۴۸
شماره ۴۸۴۸

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۵-۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۰:۱۳	غروب آفتاب ۱۷:۵۴:۱۲	اذان مغرب ۱۸:۱۲:۴۱	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۳۹	اذان صبح فردا ۰۳:۳۹:۰۷	طلوع آفتاب فردا ۰۵:۰۶:۱۵	

اول شخص

پدر مدرسه سازی ایران

هم‌زمان با روز خیریه یادی کرده‌ایم از محمدرضا حافظی، مردی که سوگ فرزندش را به ساختن هزاران کلاس درس پیوند زد

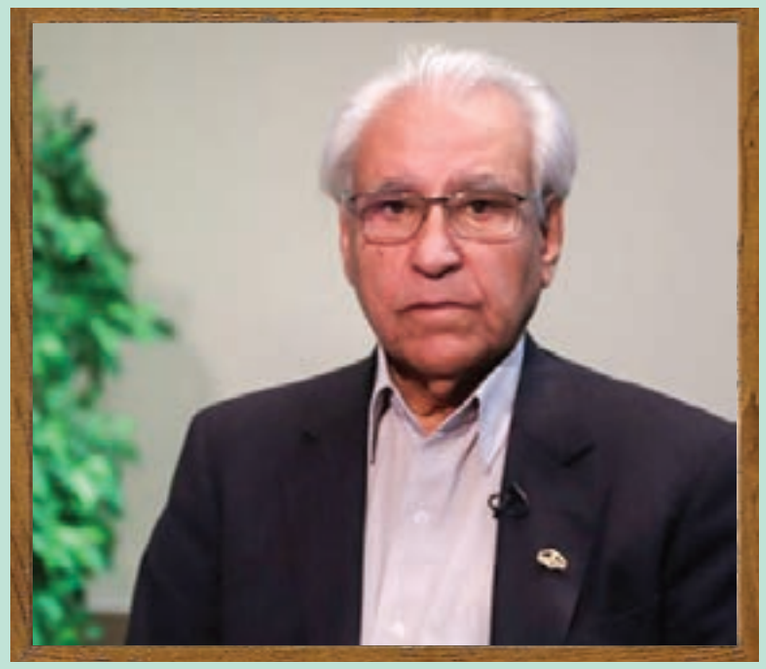

مریم شیعه| همه چیز برای عبور از یک سال و ورود به سالی دیگر آماده است. سفره هفت سین را چیده‌اند. لباس های نو را پوشیده‌اند و نگاه ها مدام به سمت ساعت می چرخد. خانه در انتظار رسیدن بهار است. ظرف شیرینی را روی میز می‌گذارد و چند اسکناس تا نخورده را لای قرآن. تلفن زنگ می خورد و خودش گوشی را برمی دارد. درست چند ثانیه تا لحظه تحویل سال زمان باقی است. یک نفر، با صدایی بغض آلود، می‌گوید امیرحسن و همسرش در جاده شمال تصادف کرده‌اند. صدا مکث می‌کند و محمدرضا با فریاد می پرسد: کدام بیمارستان؟ کجا؟ حالشان چطور است؟ صدا باز سکوت می‌کند. هیچ‌کدام زنده نمانده‌اند. گوشی هنوز توی دستانش است که سال تحویل می شود. اولش بهت زده به صورت اهل خانه نگاه می‌کند، بعد انکار می‌کند و در آخر اشک هایش بی وقفه می ریزد. زمان متوقف می شود. خانه های دیگر غرق شادباش اند و اینجا، بهار تا پشت درآمد اما مرگ، زودتر وارد شد. امیرحسن فقط ۲۴ سال داشت. قرار نبود به این زودی ها بمیرد. تا مراسم عروسی او و همسرش، چند هفته باقی بود. پدرش برایشان خانه خریده بود، جایی نزدیک به خانه خودش. قرار بود خیلی زود اثاثیه را توی آن خانه بچینند و زندگی شان را شروع کنند.

چند روز بعد خودش را در میان سیاه پوش هایی پیدا می‌کند که برای تشییع پسرش آمده اند. همه جا پر از گل های سفید و بی روح است و شمع های تیره، ذره ذره می سوزند. جمعیت آن قدر زیاد است که بسیاری را نمی شناسد. با خودش فکر می‌کند امیرحسن این ها را از کجا می شناخت و این ها در مراسم او چه کار می‌کنند. وقتی پاره تنش را به خاک سرد می سپارد، غریبه ها یکی یکی خودشان را به او معرفی می‌کنند.

آن ها کسانی هستند که امیرحسن، بدون اطلاع کسی بهشان کمک می‌کرد. او همیشه دغدغه رفتارهای مالی پسرش را داشت. فکر می‌کرد جوان است و قدر پول را نمی داند. فکرش را هم نمی‌کرد امیرحسن پول را به خانه کسانی می برد که نمی شناخت. هرکدام از سیاه پوش ها نشانی از زندگی پنهانی پسرش را با خود آورده‌اند.

خانه ای که مدرسه شد

روزها می‌گذرد اما خانه ای که برای امیرحسن و همسرش خریده، همچنان باقی است. خانه آماده زندگی است ولی صاحبانش دیگر زنده نیستند. زندگی اینجا پیش از آغاز، تمام شده است. باید تصمیم بگیرد با این خانه و با این اندوه چه کند. خانه را می فروشد و پولش را به بروجرد، زادگاهش می برد. در یکی از مناطق کم برخوردار بروجرد، دبیرستانی می سازد و نام امیرحسن را بر آن می‌گذارد. وقتی مدرسه افتتاح می شود، حدود ۱۲۰۰ دانش آموز امکان تحصیل پیدا می‌کنند. مدرسه سازی، مرهمی برای زخم عمیقش می شود. هرباری که به این فکر می‌کند بچه ها توی ساختمان مدرسه، می آیند و می روند، حس می‌کند مرگ امیرحسن، پایان او نبوده است.

ساخت این مدرسه آغاز راهی شد که محمدرضا حافظی بیش از دو دهه ادامه داد. در سال های نخست چهارده مدرسه ساخت. برخی هایشان را بازسازی کرد. تمام دارایی اش را به پای مدارس ریخت، اما خیلی زود فهمید، پول او به تنهایی کافی نیست. بعد از آن مسئله دیگر ساخت مدرسه نبود، دعوت از مدرسه سازان بود. در سال های پایانی دهه ۱۳۷۰ بسیاری از مدارس ایران هنوز دو، سه یا حتی چهار نوبته بودند. ساختمان های فرسوده و کمبود کلاس درس، بیداد می‌کرد. در چنین شرایطی، به همراه گروه کوچکی از خیران، پایه های جامعه خیرین مدرسه ساز کشور را بنا گذاشت. حرکت اولیه این مجموعه در سال ۱۳۷۷ و در مشهد شکل گرفت. جامعه خیرین کار خود را با جمعی محدود آغاز کرد و خیلی زود گسترش پیدا کرد. خیران شناسایی شدند و تا اواخر دهه ۱۳۸۰، صدها مجمع محلی و ده ها هزار خیر با این جریان همکاری کردند.

مردی که خیر می ساخت

افراد متمکن را همراه با خانواده هایشان به همایش های مدرسه سازی دعوت می‌کرد. هزینه کارکنان مراسم، پذیرایی، شام و حتی سوغات استان میزبان را می پرداخت. می توانست با همین پول ها یک مدرسه کوچک بسازد و آن را به فهرست کارهای شخصی اش اضافه کند، اما ترجیح می داد یک جمع تازه را با مدرسه سازی آشنا کند. در سخنرانی هایش با شور حرف می زد. قصه می‌گفت و یکی از قصه های همیشگی اش درباره اکبر ابراهیمی بود، خیری که زیر ناودان طلای کعبه عهد کرده بود تا روزی که زنده است مدرسه بسازد و همین طور هم شد. در ساخت هزار مدرسه مشارکت کرد. فعالیت های حافظی به مدارس محدود نشد، عضو هیئت مؤسس و هیئت امنای بنیاد حامیان دانشگاه تهران شد. از بورسیه دانشجویان حمایت کرد، به صندوق نیکوکاری دانشگاه کمک رساند و در ساخت ساختمان دانشکده کارآفرینی مشارکت کرد.

سال های پایانی زندگی اش با بیماری گذشت. عصا همراه همیشگی اش بود. هرازگاهی در بیمارستان بستری می شد و باز با کمی بهبود، سر از مدارس درمی آورد. زیاد با دانش آموزان و خانواده هایشان حرف می زد. امیرحسن را در چهره آن ها می دید. سرانجام در سال ۱۳۹۸ و پس از یک دوره بیماری، در تهران درگذشت. پیکرش را به بروجرد بردند و در جوار امیرحسن به خاک سپردند، کنار همان پسری که مرگش مسیر زندگی پدر را تغییر داد.

کارتون شهر

طرح
محمدعلی رجبی

۷۹ درصد از تازه عروس و داماد ها در صف دریافت وام ازدواج اند.

منبع: روزنامه شهرآرا

روز واقعه

در نکوهش یک زندگی چهارقسطه

نویسنده
آزاده چشمه‌سنگی

وسط یک جمع کوچک زنانه نشسته ام. از آن عصرانه هایی که رنگ شومیزها و شلوارها به خوبی ست شده. سفیدی احتمالی موهای شقیقه، زیر یک دست رنگ شکلاتی تیره پنهان شده. کرم پودرها، خستگی صورت زن ها را پوشانده و میزبان، یک سینی چای خوش رنگ می‌گذارد روی میز و می نشیند و حرف ها گل می اندازد. میانگین سنی جمع، حوالی سی و دو سه سالگی است. ۱۰ سالی می شود گعده می‌گیریم. آن سال های اول، صحبت از رنگ کار خوب و مزون خوش سلیقه و رژیم مؤثر چاقی بود و حالا یکی دو سالی می شود که به هم ترکیب های گیاهی معجزه آسا برای درد معده و روش های کنترل خشم و فروشگاه های تخفیف دار آخر فصل را معرفی می‌کنیم.

یکی می‌گوید فلان قرص ماشین ظرف شویی را خریده و کیفیت خوبی دارد. آن یکی در حالی که یک هلوی هسته جدا را چهارقاچ می‌کند می‌گوید همان را، آخرین بار از فلان آپ خرید آنلاین گرفته، چهارقسطه. کناری اش می‌گوید ست مراقبت پوستی اش را گرفته، چهارقسطه. میزبان از سفر ماه گذشته اش می‌گوید. از همین چایی که می خوریم و خیلی خوش رنگ است و از دل لاهیجان آورده. از خاطره خوش یک کلبه جنگلی کنار رودخانه تعریف می‌کند. او ماه پیش سفر رفته. یک سفر چهارقسطه. من، پوست خیار را تندتند ریزریز می‌کنم گوشه بشقابم. به ظرف میوه روی میز نگاه می‌کنم.

یک حساب سرانگشتی می گوید همین یک ظرف میوه متوسط، برای صاحب خانه دست‌کم ششصد، هفتصد تومان آب خورده. می‌گویم من هم ماه گذشته کیف و قمقمه و ظرف چاشت مدرسه بچه را گرفته ام، چهارقسطه. فنجان چای لاهیجان را سرمی‌کشم. طعم خاصی ندارد. مزه شمال نمی دهد. مزه چیزی نمی دهد. مثل تمام خریدهای چهارقسطه. خریدهای نسیه ای که حالا جزئی از فرهنگ معاملات جامعه شده. شوینده های قسطی، برنج قسطی، کیف و کفش قسطی، کرایه ماشین قسطی، غذای قسطی... قسط هایی که مثل حرف های نزده، روی هم جمع می شود و آخر ماه شبیه به یک خشم فشرده شده، توی حساب های بانکی منفجر می شود و بخش زیادی از درآمدمان را با خودش می برد و آن وقت، مصرف تمام آن خریدهای قسطی بی مزه می شود.

خریدهایی که گاهی استفاده اش تمام می شود اما قسط هایش ادامه دارد. خریدهایی که دیگر چندوقتی می شود از سبد خریدهای غیرضروری به سبد مایحتاج روزی منتقل شده. قسط ها شبیه به یک سایه مرموز، به زندگی چسبیده و همه جا با ما می آیند. صفرهایشان مدام بیشتر می شود. رقمشان سنگین تر می شود و این وسط، عزت نفس آدم ها روز به روز کمتر می شود.

این شکل از خرید ماهیانه، از ما جماعتی ساخته که ناخودآگاه، بیشتر وقت ها قیمت اقلام را تقسیم بر چهار می‌کنیم و بعد عدد را از درآمد ماهیانه کم می‌کنیم. آن قدر کم می‌کنیم که دیگر ته مانده حسابمان، چیزی برای یک لذت مزه دار واقعی نمی ماند. قسط ها عین موریانه حساب ها را می جوند و ما برای کالاهای مصرفی، یک رنج مستمر را به جان می خریم تا کمی کمتر احساس کنیم داریم از داشتن خیلی اقلام روزمره زندگی محروم می شویم. مهمانی تمام می شود. یک تاکسی اینترنتی می‌گیرم. هزینه کرایه هم اضافه می شود به حساب های آخرماه. وقت برگشت به خانه، شیشه ماشین را پایین می‌کشم. هوای تازه می خورد روی صورتم. هوای نقد شهریور. دلم می خواهد از پنجره ماشین، تمام قسط های باقی مانده را بریزم توی خیابان. به مقصد می رسم. تاکسی دور می شود. قسط ها گوشه لباسم را می‌گیرند و با هم به خانه برمی‌گردیم.

کوچه

منطق انقلاب در رفتار های اجتماعی

روزنامه نگار
غلامرضا بنی اسدی

چندی پیش ویدیوئی در شبکه های اجتماعی بسیار فراگیر شد که در آن فردی می‌گفت اگر زن می خواهد آزاد باشد و بی حجاب بیرون بیاید، مرد هم باید آزادی داشته باشد و ...! کلماتش چنان سخیف است که ادب اجازه نمی دهد قلم شرمنده کلمات شود. من هم خود را شرمنده قلم و کلام نمی‌کنم. شما هم نکنید. این گفتارها هیچ جایی در منهج انقلاب ندارند. ترجمه آن به رفتار از جمله ضدامنیتی ترین اقدامات است و حتما باید قاطعانه جلویش را گرفت. این را هم مستند به روایت رهبر شهید انقلاب از منطق و نگاه رهبر کبیر انقلاب می‌کنم که به نفی این‌گونه گفتارهای باطل و رفتارهای باطل تر پرداخته اند؛ «.... من موافق این جور [کارها] نیستم. ببینید، سلیقه امام (ره) هم عینا همین بود. نه اینکه خیال کنید سلیقه [من است]، خیر سلیقه امام عینا همین بود. بنده دارم به شما عرض می‌کنم، خبر می دهم. البته شواهد هم هست، در سال ۱۳۶۴ که همین آقای ناطق نوری وزیر کشور بود، من یادم نمی رود در همین خیابان ها، یک عدّه ای از جوان ها بودند که حمله می‌کردند به بدحجاب ها! امام، مکتوب نوشتند به ایشان که بروید و این جوان هایی را که حمله می‌کنند به بدحجاب ها، بگیرید، بزنید، زندانشان کنید، حبسشان کنید. امام مخالف بود؛ در حالی که امام (ره)، آن مرد شجاع و بی نظیری بود که مسئله حجاب را به این کشور برگرداند. هیچ‌کس دیگر نمی توانست غیر از امام (ره) [این کار را] بکند؛ این هم یکی از اختصاصات امام (ره) بود. اگر غیر از امام (ره) هر کس دیگر بود از همین آقایان، بزرگان، مقدسین، علما و مانند این ها، هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد بگوید که باید با حجاب بیرون بیایند. امام (ره) در همان ماه های اوّل پیروزی انقلاب گفت باید با حجاب بیایند.

این همان امام (ره) است، امّا در عین حال با آن روش مخالف بود و ایستادگی کرد و گفت [برخورد کنید]؛ که آن وقت بچه های کمیته آمدند جلوِ این [افراد را گرفتند]. آن ها هم [البتّه] بچّه های حزب اللهی بودند، منتها نمی فهمیدند کار را، اشتباه می‌کردند. بنده هم موافق نیستم .....» این منطق روشن انقلاب و رهبرانش است. این را به همه کسانی باید گفت که انقلاب را و انقلابیگری را متهم به رفتارهای خارج از قانون می‌کنند. این را با صدای بلندتر باید به کسانی گفت که توأمان خود را قانون‌گذار و قاضی و مجری می پندارند بی آنکه حداقلی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر را بدانند. بی آنکه با منطق راهبری رهبران انقلاب، آشنا باشند. بی آنکه چیزی از احکام اولیه و ثانویه بدانند. حتی بی آنکه زمانه را بفهمند و بدانند دشمن برای زمین ما چه برنامه ای دارد. بی آنکه حداقلی از اولویت بندی رفتارها را آموخته باشند و خیلی بی آنکه های دیگر. من به عنوان کسی که نسل در نسل خانواده ام مؤمن و ملتزم به حجاب اند و بارها در حرمت این واجب الهی قلم زده ام می گویم نوع گفتار و رفتار این قبیل کلیپ ها و برخی افراد، از جمله ضد حجاب ترین اقدامات است. نیت خوانی نمی‌کنم، اما کسانی که مدام نیت خیرشان، شر به بارمی آورد، هم باید در فهمشان شک کرد و هم در صدق نیتشان. امروز هم با درک درست زمان و فهم درست زمینه ها باید به اصلاح رفتارها پرداخت. جامعه هم باید به خود اصلاحی برسد. حرمت انسان ها و احکام الهی و سلامت اجتماعی ایجاب می‌کند در شرایطی آرام و اخلاقی ناهنجاری های پوششی گروه اندکی از بانوان، به هنجاری قاعده مند و در تراز زیست اخلاقی و دینی و ملی ارتقا پیدا کند. پیشینه پرافتخار تمدن ایرانی، زن را صاحب حریم و محترم معرفی می کند که شکوه انسانی او روشنی آفرین بوده است بی آنکه جسمیت او در رهگذار تندبادهای نگاه های سمی قرار بگیرد. امروز هم باید ایرانی ترین رفتار را در پیش بگیریم حتی کسانی که مسلمان هم نیستند در این خاک محترم باید با رعایت قانون حافظ احترام خویش و جامعه باشند.

شخم هفته

بیایید شعله‌ها را کم کنیم!

مدیر برنامه
مهدی محمدی

در این شخم هفته ابتدا به ایده‌های خودروساز برای مصرف کم بنزین و گاز می‌پردازیم، سپس از یک دلیل کاملا جدید و به روز برای افزایش نجومی قبوض، خواهیم گفت، نگاهی خواهیم داشت به شاخ و شانه کشیدن شانه‌های تخم مرغ، هم علیه تولیدکننده، هم علیه مصرف‌کننده و در پایان از ویروسی حرف خواهیم زد که امیدواریم مجبور نشویم دوباره درباره‌اش حرف بزنیم، ویروسی نام‌آشنا به نام ویروس کرونا!

خودروهای بی‌مصرف، ولی کم‌مصرف!

رئیس جمهور گفت: «به خودروسازان اعلام کرده‌ایم مصرف سوخت خودروها را پایین بیاورند، وگرنه دیگر اجازه تولید نخواهند داشت»! اما با شناختی که از خودروسازان عزیزمان داریم، آن‌ها با هوشمندی بی‌نظیری وزن خودرو را تا حد یک ماشین اسباب بازی شارژی کاهش می‌دهند.

به این صورت که در مدل‌های جدید و فوق‌کم‌مصرف، سقف، کاپوت، در صندوق عقب و کلا هر چیزی را که ذره‌ای بوی آهن بدهد به‌طور کامل حذف می‌کنند تا اصطکاک هوا هنگام حرکت به صفر مطلق برسد؛ برخی پیچ و اتصالات جلوبندی ماشین را هم مسبب افزایش مصرف تشخیص می‌دهند و آن‌ها را هم حذف می‌کنند! بعید هم نیست فردا در کنفرانس خبری با افتخار بگویند برای کاهش بیشتر وزن خودرو و مصرف سوخت، صندلی‌های عقب را هم انداختیم دور! سرنشینان عقب می‌توانند خیلی راحت، مانند پادشاهان قدیم کف ماشین دراز بکشند و اگر خواستند، همان‌طور درازکش پاهایشان را از پنجره بدهند بیرون و به باد بسپارند.

همچنین اگر متقاضی خودرو قانع نشد باید بداند در خودروهای جدید کم‌مصرف صندلی بر عهده مسافر است، نه با خودروساز!

هنگام شنا در آب، مواظب باشید در قبض گاز غرق نشوید!

معاون برنامه‌ریزی وزارت نفت از اصلاح نظام تعرفه‌گذاری گاز خبر داده و گفته است: هدف اصلی این است که هزینه مصرف‌های غیرمتعارف، از جمله گرمایش استخرهای سرپوشیده منازل در زمستان، از محل یارانه انرژی تأمین نشود

حالا درست است که ما مردم عادی برای انواع و اقسام گرانی‌ها همیشه آمادگی جسمانی و روحی داریم، ولی دلیل نمی‌شود طوری سورپریز شویم که بگویند قبض گازتان به خاطر پُرکردن آب‌گرم استخر شخصی‌تان نجومی شده است.

اصلا میزان فاصله و رابطه ما با مفهوم «استخر» آن قدر دور است که اولین باری که رفتم استخر عمومی، همان بدو ورود خودم را با شیرجه انداختم توی آب و با عصبانیت به کارمند آنجا گفتم واقعا زشت نیست برای این یک وجب آب این همه ورودی از مردم می‌گیرید؟ مسئول آنجا هم نگاهی از سر دلسوزی به من انداخت و گفت: پسرجان! این حوضچه کلر است که فقط برای ضدعفونی پا تعبیه شده؛ خود استخر آن جلوتر است.

تخم‌مرغ‌هایی که سقف آرزویشان، کف ماهیتابه است!

رئیس اتحادیه مرغداران گفت: تخم‌مرغ الان ۷۰ هزار تومان زیر قیمت تمام‌شده تولیدکنندگان عرضه می‌شود.

واقعا اقتصادمان به جایی رسیده است که حتی برندگان جوایز نوبل اقتصاد هم درسشان به آنجا نرسیده بود.

از یک طرف مرغدار خون دل می‌خورد و ناراحت است که چرا باید با ضرر و زیان تخم‌مرغ بفروشد؛ از طرفی بدن خریدار هم موقع کارت‌کشیدن آماده سکته ناقص است و ناراحت است که چرا برای یک شانه تخم‌مرغ باید رسما نصف حقوق روزانه‌اش را خرج کند! این وسط حتی خود مرغ تخم‌گذار هم حس خوبی ندارد! طفلک برنامه‌ریزی بلندمدت کرده بود که سی عدد تخم‌مرغ توی شانه، ابتدا تبدیل به سی تا جوجه قدونیم‌قد شوند و بعد دسته جمعی تبدیل بشوند به «سیمرغ»؛ نه اینکه آخر سر با ضربه به یک ظرف، پوسته آن‌ها بشکند، سر از ماهیتابه روغن‌داغ دربیاورند و تبدیل به خاگینه و املت بشوند!

بازگشت یک ویروس، به صورت نامحسوس

وزارت بهداشت اعلام کرده فعالیت کرونا افزایش یافته، اما هنوز بحرانی نیست، فقط مردم توصیه‌های بهداشتی را جدی بگیرند. یاد ایام خوش گذشته افتادیم که هجده بار در روز دست‌هایمان را طوری با مایع دست‌شویی و اسکاچ سیمی می‌شستیم که خطوط اثر انگشتمان کلا پاک می‌شد و گوشی موبایل برای باز شدن، گواهی عدم سوءپیشینه و احراز هویت حضوری می‌خواست!

کاش همان‌طور که ما صبورانه با تمام شرایط اقتصادی کنار آمدیم، این ویروس کرونا هم معرفت به خرج دهد و با ما کنار بیاید. این ویروس اگر قبلا بی‌ملاحظه بود و کل ریه را درگیر می‌کرد، الان دیگر باید شرایط اقتصادی را بسنجد، فاکتور داروخانه را ببیند و درک کند که قیمت داروها چقدر فضایی شده است!

امیدواریم این ویروس به جای جهش قدرت واگیری، از لحاظ عقل، درک و شعور جهش پیدا کند؛ یعنی کاملا متوجه باشد که فقط باید در حد سه چهار تا عطسه و سرفه و یک گلودرد جزئی بدن را درگیر کند تا فشار مالی سنگینی به دهک‌های ۱ تا ۷ وارد نشود!